

راهبردهای ابن داعی در مواجهه با اختلافات و تنش‌های

میان پیروان مکاتب ناصریه و قاسمیه در شمال ایران^۱

سید محمد صادقی سنگدهی

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور، ایران

مصطفی معلمی^۲

استادمعدو دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور، دانشیار دانشگاه علوم پزشکی مازندران، ساری، ایران

سیدعلی اکبر عباسپور

استادمعدو دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آزادشهر، آزادشهر، ایران

چکیده

در سده چهارم هجری، میان پیروان دو مکتب از مذهب زیدیه، یعنی قاسمیه و ناصریه اختلافات و تنش‌هایی درگرفت. در این مقاله ضمن بررسی این اختلافات و تنش‌ها، چگونگی مواجهه ابن داعی با آن واکاوی می‌گردد. اختلافات و تنش‌های میان این دو مکتب، دو دلیل کلامی - فقهی و قومی داشته است و ابن داعی با اعلام تساوی اعتبار هر دو مکتب توانست به این تنش‌ها پایان داده و پیروان مذهب زیدیه در شمال ایران را برای دستیابی به آرمان‌های زیدیان، در احیای حکومت یکپارچه علویان، بسیج نماید که نمونه‌های بارز آن، تلاش برای تصرف طبرستان با همراهی پیروان هر دو مکتب و یا تلاش برای بسیج عمومی برای جنگ با رومیان به جهت آزادسازی شهر طرسوس در مرزهای اسلامی بود. تحلیل راهبردهای دوره امامت ابن داعی در طی سال‌های ۳۵۳-۳۵۹/۳۶۰ ق نشان می‌دهد که نفوذ فراوان او در میان پیروان هر دو مکتب و برگزیدن روش‌های تعاملی و تکیه بر اشتراکات مذهبی و قومی و فرهنگی، موجب شد تا تنش‌ها و اختلافات پیروان مکاتب قاسمیه و ناصریه فروکش کند و این روند پس از درگذشت ابن داعی نیز ادامه یافت.

کلیدواژه‌ها: طبرستان، دیلم، گیل، زیدیه، قاسمیه، ناصریه، ابن داعی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

۲. نویسنده مسئول، رایانامه: moallemi@mazums.ac.ir

مقدمه

اگرچه زیدیان در طول سده دوم، در آغاز راه، به دلیل قیام‌های پی‌درپی و لزوم مبارزه، توجه چندانی به مباحث نظری نداشتند، اما در طول سده سوم به‌ویژه در نیمه دوم این سده، با رویکرد تبیین اندیشه‌های زید و دیگر سادات فاطمی قیام‌کننده، تلاش کردند تا خلأ موجود را برطرف نموده و در برابر دیگر فرق اسلامی، در حوزه‌های کلامی و پس از آن فقهی، سخنی برای طرح و بحث داشته باشند. آثار فکری و فرهنگی مرتبط با زیدیه در سده سوم پدید آمد؛ پیشرو در زمینه تولید آثار اندیشه‌ای در این مذهب، دو تن از چهره‌های برجسته مذهب زیدیه، قاسم بن ابراهیم رسی (۱۶۹-۲۴۶ق) و حسن بن علی ناصرالحق (۲۳۰-۳۰۴ق) بوده‌اند. نظر به این‌که این دو شخصیت برجسته زیدی، که در سنت زیدیه «امام» به شمار می‌آیند، از دوخاستگاه مختلف فکری، دیدگاه‌های خود را طرح کرده‌اند، دو مکتب پدید آمد که «قاسمیه» و «ناصریه» نام گرفت. پیروان این دو مکتب در دو ناحیه طبرستان و یمن به بسط و گسترش این اندیشه‌ها پرداختند. تبیین و تبلیغ اندیشه‌های قاسم رسی از سوی نوه‌اش یحیی بن حسین ملقب به «الهادی الی الحق» دنبال شد و مکتب قاسمیه را پس از تسلط بر یمن در سال ۲۸۴ق حاکم کرد. در شمال ایران نیز پیروان مکتب قاسمیه به بسط و گسترش این مکتب پرداختند اما رقیب آنها در این منطقه مکتب ناصریه بود که پیروان و شاگردان ناصرالحق آن را در شمال ایران تبیین و تبلیغ می‌کردند. اختلافات فکری این دو مکتب زیدی در شمال ایران در زمانی که حاکمیت علویان نیز از دست رفته و به نواحی کوچکی در غرب طبرستان، دیلم و شرق گیلان محدود شده بود، بیش از پیش خود را نشان داد و مشکلات زیادی را در بسط و گسترش مذهب زیدیه پدید آورد. برخی از محققان بر این باورند که منشاء اختلافات دو مکتب قاسمیه و ناصریه به دو دسته کلامی - فقهی و جغرافیایی و قومی تقسیم می‌شود (مادلونگ، ۱۳۷۲: ۱۵۸). در چنین شرایطی ابوعبدالله محمدبن حسن بن قاسم مشهور به ابن داعی و ملقب به «المهدی لدین الله» به سال ۳۵۳ق با دعوت گروهی از زیدیان به این منطقه وارد شد و دعوی امامت کرد. منابع تاریخی و نوشته‌های مربوط به زیدیه با اشاره به

اختلافات دو مکتب قاسمیه و ناصریه به نقش ابن داعی در پایان دادن به این تنش‌ها اشاره کرده‌اند. این پژوهش با هدف واکاوی عوامل اختلافات و تنش‌های پدید آمده میان دو مکتب و بررسی چگونگی مواجهه ابن داعی با آن، این مقاله با ماهیت توصیفی - تحلیلی با روش پژوهش مبتنی بر تحلیل متون تاریخی و با شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای با تکیه بر منابع دست اول زیدیه و منابع تاریخی مربوط به آن دوره و همچنین پژوهش‌های صورت گرفته بعدی می‌باشد، که ضمن بحث و بررسی چگونگی ظهور ابن داعی در شمال ایران (۳۵۳-۳۶۰ق) و نقاط مهم اختلافی این دو مکتب در مذهب زیدیه، راهبردها و رویکرد ابن داعی را در مواجهه با این مسائل، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که: ۱. چه عواملی موجب اختلافات و تنش‌های مذهبی میان زیدیان شمال ایران را فراهم کرده است؟؛ ۲. رویکرد و راهبردهای ابن داعی در مواجهه با این دو مکتب زیدیه در شمال ایران چه بوده است؟؛ و ۳. پیامدهای اقدامات ابن داعی در شمال ایران چه بوده است؟

زیدیان شمال ایران از آغاز تا پیدایش مکاتب

۱) نخستین آشنایی با اندیشه زیدیه

مردم شمال ایران برای نخستین بار در سال ۱۷۵ق با حضور یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن (ع) با اندیشه‌های زیدیه آشنا شدند. یحیی، که در سنت زیدیه امام خوانده می‌شود، پس از قیام و کشته شدن برادرانش محمد نفس الزکیه و ابراهیم، به قیام حسین بن علی بن حسن در فخر پیوست و با کشته شدن حسین، پس از فراز و نشیب فراوان به طبرستان رسید و از آنجا به دیلمان رفت. و مردم به او گرایش پیدا کردند و کارش بالا گرفت و به «یحیی صاحب دیلم» شهرت یافت. هارون الرشید، فضل بن یحیی بن خالد برمکی را با فرمان حکومت گرگان و طبرستان و دیلم و ری با تجهیزات فراوان برای برخورد با یحیی اعزام کرد. فضل به طالقان وارد شد و سعی کرد بدون جنگ یحیی را به تسلیم وا دارد که سرانجام این تلاش‌ها و نامه نگاری‌ها نتیجه داد و با همکاری آل جستان، حاکمان دیلم، یحیی پذیرفت با امان نامه‌ای

که گواهانش علماء و سادات بودند خود را تسلیم سازد. یحیی اندک زمانی بعد در زندان هارون الرشید درگذشت (طبری، ۱۹۶۷: ۸/۲۴۱؛ ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۵/۲۸۸؛ ابن خلدون، ۱۳۷۳: ۳۴۱/۲؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۳۴۷؛ اشعری، ۱۳۶۲: ۴۶).

۲) آشنایی مردم شمال ایران با اندیشه‌های قاسم رسی

قاسم بن ابراهیم رسی (۱۶۹-۲۴۶ق) که پس از قیام‌های ناکام برادرانش و تلاش بی‌حاصل برای قیام و همچنین زندگی مخفی در نقاط مختلف، سرانجام در ناحیهٔ رس (اطراف مدینه) ساکن شد و به تدوین و تألیف و تبیین آثار و اندیشه‌های مذهب زیدیه پرداخت. او نخستین امام زیدی بود که به شمال ایران توجه داشت و به احتمال زیاد به دلیل وجود زمینه‌های مساعد در منطقهٔ دیلم، مبلغان خود را به آن ناحیه اعزام کرد که بسیار فعال و پرکار بودند و توانستند جامعهٔ زیدی کوچکی را در شمال ایران ایجاد نمایند. به عقیدهٔ مادلونگ، مردم طبرستان پس از پذیرش اسلام در سدهٔ سوم هجری، اکثریت پیرو مذاهب حنفی و شافعی بودند که با خلافت عباسی پیوند داشت و تشیع زیدی در ناحیه کلار و رویان از سوی مبلغان قاسم رسی گسترش یافته بود که مهمترین چهرهٔ آن جعفر بن محمد نیروسی بود (مادلونگ، ۱۳۷۲: ۱۵۷). براساس نوشته‌های هارونی^۳، ما دستکم از دو تن از مبلغان قاسم رسی در نواحی رویان و کلار خبر داریم که «جعفر بن محمد نیروسی و عبدالله بن حسن کلاری» بودند (هارونی، ۲۰۱۴: ۷۶). در جای دیگر هارونی به مبلغان اعزامی قاسم رسی در دیلم و طبرستان نیز اشاره می‌کند و گزارشی از بیعت گروهی از مردم این منطقه در آستانهٔ قیام قاسم رسی در حدود سال ۲۲۰ق دارد (همان: ۸۱). البته به دلیل فضای اختناق، قاسم موفق به علنی کردن قیام نشد و در نهایت در منطقه رس در اطراف مدینه به تبیین مبانی مذهب

۳. ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون ملقب به ناطق بالحق و مشهور به هارونی (۳۴۰-۴۲۴ق) متولد شهر آمل و یکی از مهمترین امامان زیدیه در مکتب قاسمیه بود که ظهور ابن داعی در دورهٔ جوانی وی به وقوع پیوست. به همین دلیل کتاب «الافاده» یکی از مهمترین منابع مطالعات دربارهٔ ابن داعی به شمار می‌رود (محلّی، ۲۰۰۲م: ۱۶۵/۲-۱۶۸).

پرداخت (همان).

با بررسی کتاب «مجموع کُتب و رسائل الإمام قاسم بن ابراهیم الرسی» که در سال ۲۰۰۱ میلادی با تحقیق و تصحیح عبدالکریم احمد جذبان در انتشارات «دارالحکمه الیمانیه» منتشر شده است درمی‌یابیم که یکی از رسائل این مجموعه در پاسخ به پرسش دو مرد از طبرستان به نام‌های: «عبیدالله بن سهل» و «هشام بن المثنی» است که درباره توحید و معرفت پرسش‌هایی را طرح کرده‌اند و قاسم رسی به آن پاسخ داده است (قاسم رسی، ۲۰۰۱: ۶۳۷/۱). ابوعبدالله علوی (۳۶۷-۴۴۵ق) در کتاب فقهی «جامع الکافی» راوی تعدادی از احادیث روایت شده از قاسم رسی را «جعفر طبری» نوشته است (برای مثال رک: ابوعبدالله علوی، ۲۰۱۴م: ۴۳/۲). در فهرست کتاب‌های یحیی الهادی (۲۴۵-۲۹۸ق) نوه قاسم رسی نیز کتابی با عنوان: «جواب مسائل الحسین بن عبدالله الطبری» دیده می‌شود (موسوی نجاد، ۱۳۸۴: ۵۸). در مجموع با توجه به شواهد، پیروی گروهی از مردم طبرستان غربی و دیلم باید گفت که پیروان مذهب زیدیه در شمال ایران پیوندی عمیق با امامان زیدی در رس مدینه (قاسم رسی) و پس از آن در یمن (جانشینان قاسم رسی) داشته است.

تجربه حکومت زیدیان در شمال ایران

۱) دوره نخست؛ حکومت داعیان

تشکیل حکومت علویان طبرستان در سال ۲۵۰ق به رهبری «حسن بن زید» (د ۲۷۰ق) که تمام محدوده طبرستان، دیلم و گیلان را دربر می‌گرفت، موجب شد تا مذهب زیدیه که رهبران قیام علویان، خود را «داعی» آن می‌نامیدند در سطح وسیعی در طبرستان و دیلم و گیلان گسترش یابد (صفدی، ۲۰۰۰: ۱۴/۱۵-۱۵). با بررسی علل و عوامل قیام مردم طبرستان در ناحیه رویان و دیلم به سال ۲۵۰ق که به گزارش منابع تاریخی به دلیل ستم‌های طاهریان در نواحی چالوس و کلار به وقوع پیوست و منجر به دعوت از علویان زیدی مذهب شد، می‌توان دریافت که زمینه برای پذیرش داعیان زیدیه در شمال ایران پیش از آن وجود داشته است.

در میان نام‌های رهبران قیام می‌توان به محمد و جعفر پسران رستم کلاری و همچنین اسپهبد پادوسپانی و ندا عبدالله از رویان اشاره کرد که به احتمال زیاد خود از پیروان مذهب زیدیه بودند. آنها در آغاز به سراغ محمد بن ابراهیم یکی از سادات حسنی مقیم رویان رفتند اما او آنها را به دامادش حسن بن زید راهنمایی کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۲۷۱/۹-۲۷۵). با توجه به شعارهای حسن بن زید در هنگام بیعت با مردم در رویان و چالوس و بعدتر در شهر آمل (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۹/۱) می‌توان دریافت که مبانی قیام همانند دیگر رهبران قیام‌های زیدیان در مناطق دیگر سرزمین‌های اسلامی بود. حاکمیت علویان در طبرستان پس از درگذشت حسن بن زید که «الداعی الی الحق» لقب داشت (همان: ۲۳۰/۱)، از سوی برادرش «محمد بن زید» (۲۸۷ق) نیز ادامه یافت او نیز لقب داعی الی الحق را بر روی خود گذاشت که در منابع متعدد و سکه‌های برجای مانده از این دو برادر این لقب دیده می‌شود (ملک، ۱۴۰۰: ۷۱-۷۸).

با کشته شدن محمد بن زید در نبرد با سپاهیان سامانی به سال ۲۸۷ق حکومت علویان سقوط کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۰/۱-۲۵۷) و تلاش‌های علویان برجای مانده و مهمترین چهره برجسته آن «حسن بن علی، ناصرالحق» نیز تا سال ۳۰۱ق نتیجه‌ای دربر نداشت (همان: ۲۶۲/۱-۲۶۶). براساس سنت زیدیه، حسن بن زید و برادرش محمد به عنوان امام شناخته نمی‌شوند (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۰؛ نک: هارونی، ۲۰۱۴: ۱۰۰-۱۰۱). البته خود آنها نیز به احتمال زیاد با توجه به برگزیدن لقب «داعی» ادعای امامت نداشتند. البته این مسئله درباره قاسم بن حسن، پدر ابن داعی، نیز صدق می‌کند او در سکه‌های برجای مانده از دوره حکومتش لقب: «الداعی الی الحق» دارد (ملک، ۱۴۰۱: ۶۲-۸۱).

۲) دوره دوم؛ ناصر کبیر، احیای حکومت و بنیان مکتب

ابو محمد حسن بن علی مشهور به اطروش و ملقب به ناصرالحق که یکی از سادات حسینی بود و در زمان حسن بن زید به طبرستان مهاجرت کرده بود، پس از کشته شدن محمد بن زید و تسلط سامانیان بر طبرستان طی سال‌های ۲۸۷-۳۰۱ق، جدای از تلاش‌هایش برای احیای

حکومت علویان، در منطقه گیل و دیلم، به‌عنوان یک مبلغ در میان کسانی که بر دین نیاکان خود بودند حضور داشت و به دست او تعداد زیادی از مردم این منطقه اسلام آوردند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۹۰/۲) و پیرو مذهب زیدیه شدند (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۰۴). اطروش با احیای حکومت در سال ۳۰۱ ق تلاش کرد تا حکومتی بر پایه اخلاق و عدالت برپا نماید (طبری، ۱۹۶۷: ۱۴۹/۱۰). فعالیت‌های ناصر در منطقه غرب طبرستان و گیلان و دیلم موجب شد تا تازه مسلمانان زیدی مذهب، اندیشه‌ها و افکار او را ملاک مذهب زیدیه بنگرند و بر اساس فتاوی و نگاه او، پیرو مذهب زیدیه باشند. این نومسلمانان زیدی با کسانی که پیش از آن بر اساس تعالیم مبلغان قاسم رسی و پس از آن در ارتباط مستحکم با الهادی، نوه قاسم، در برخی از مسائل کلامی و فقهی تفاوت‌هایی داشتند. این تفاوت‌ها سنگ بنای پدید آمدن دو مکتب «قاسمیه» و «ناصریه» در میان زیدیان شمال ایران شد.

مکاتب قاسمیه و ناصریه در شمال ایران

۱) زمینه‌های پیدایش مکاتب و چهار مکتب دوره نخست

مادلونگ در پژوهش‌هایش مذهب زیدیه را از ادغام دو اندیشه «جارودیه و بتریه» می‌داند که دو رویکرد متفاوت به مقوله امامت و قیام داشتند (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۷۸). البته در سده پنجم حاکم جُشمی در کتاب «عیون المسائل فی الاصول» به این مسئله اشاره کرده است و معتقد است که زیدیه از ادغام جارودیه و بتریه یعنی دو طیف اندیشه‌ای در خصوص امامت پدید آمده است (حاکم جشمی، ۲۰۱۸: ۷۸-۷۹). از نظرگاه مادلونگ خاستگاه اندیشه و تعلیمات زیدیه به سه دسته دوره تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: ۱) دوره کوفیان نخستین؛ ۲) زیدیه در حاشیه دریای خزر؛ ۳) زیدیه در یمن (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۷۸-۱۸۳). در این باره آنچه مادلونگ اساس کار مطالعاتش قرار داده است، در نوشته‌های پژوهشگر معاصر زیدی در یمن، «عبدالله بن حمود العزی»، محقق و مصحح کتاب «جامع الکافی» از «ابوعبدالله علوی» (۳۶۷-۴۴۵ ق) نیز دیده می‌شود. او در مقدمه مفصل تصحیح این مجموعه

ده جلدی، به تبیین مکاتب زیدیه پرداخته است (ابوعبدالله علوی، ۲۰۱۴: ۱/۱۷۷-۲۲۶). این روایت‌ها مربوط به امامان و عالمان زیدی بنیادگذار تعالیم زیدیه در بازه نخست رشد این مذهب در کوفه و پس از آن گسترش اندیشه زیدیه و حیات سیاسی، مذهبی و اجتماعی آن در شمال ایران به عنوان یکی از مناطق دور از دسترس دشمنان این مذهب بوده است.

بر اساس این دیدگاه، در دوره نخست چهار مکتب پدیدار شده است که عبارت‌اند از: مکتب قاسم رسی، مکتب احمد بن عیسی، نوه زید (۱۵۷-۲۴۷ق)، مکتب حسن بن یحیی (د پس از ۲۶۰ق) و مکتب محمد بن منصور مرادی کوفی (د. ۲۹۰ق). این چهارتن در حقیقت به مذهب زیدیه در این دوره قوام بخشیدند و با آثارشان به تبیین و تشریح اندیشه‌های زیدیه پرداختند (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۷۹). اهمیت کوفه از این منظر است که از قیام زید بن علی در سال ۱۲۲ق تا یک سده پس از آن مهمترین مرکز اندیشه‌های زیدیه بوده است، هر چند که زید در شهر مهم مدینه پیروان پرشور و اندیشمندی چون ابو خالد واسطی (گردآورنده «مسند زید») داشت اما مهمترین چهره‌های شاخص بسط دهنده زیدیه در شهر کوفه بودند و مهمترین مدارسی که عقاید و فقه زیدیان در آن پدید آمد و تکامل یافت و به نحله‌های مختلفی تقسیم شد این شهر بود (صالحی، ۱۴۰۰: ۱۴). با آن که اندیشه‌های قاسم رسی در این نحله تعریف می‌شود اما می‌بینیم که حلقه واسط میان هر سه دوره و دسته، این امام زیدی است. اندیشه‌های قاسم با این که از دوره کوفه منبث شده، اما در حقیقت برخی از این اندیشه‌ها در مرحله تبیین و تشریح در زمان حضور قاسم در رس، دچار تحولاتی شد و پس از آن تکامل زیدیه حول محور شخصیت کلیدی مذهب زیدیه، قاسم رسی پدید آمد. در حقیقت مکتب فقهی زیدیه در یمن که «مرحله عبور از فقه روایی و تدوین کتب فقهی» (همان: ۱۹) است، پیش از تسلط یحیی الهادی بر یمن از سوی پدر بزرگش قاسم رسی بنیاد نهاده شد.

۲) مکتب قاسمیه در شمال ایران

مبلغان اندیشه‌های قاسم رسی در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی در پی یاران و پیروانی تازه

بودند. هرچند توجه اصلی قاسم بیشتر بر روی سرزمین‌های دوردست بود. به عقیدهٔ مادلونگ فعالیت مبلغان محلی زیدیه که از یاران و پیروان قاسم رسی بودند، در طبرستان غربی (رویان، چالوس و کلار) بسیار موفق و چشمگیر بود. تعالیم قاسم در الهیات، در حقیقت مظهر تحول اندیشهٔ زیدیان نخستین کوفی به ضد جبرگرایی بود. اگرچه دیدگاه‌های قاسم با نظریات معتزلیان معاصرش متفاوت بود اما زمینه را برای رشد و توسعه این اندیشه در میان پیروانش در دوره‌های بعد فراهم کرد. تعالیم فقهی قاسم نیز گونه‌ای از سنت شیعی متعادل و متأخر از مدینه را ارائه می‌کرد که از سنت فقهی زیدیان کوفی مستقل بود (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۰). پیش از این اشاره شد که به دلایلی منطقی مبلغان قاسم تلاش کردند تا اندیشه‌ها و تلاش‌هایی که او در تبیین مذهب زیدیه انجام داده بود را تا حد امکان به نقاط دور دست ببرند تا دیرتر و کمتر مورد آسیب دستگاه خلافت واقع شود. فهرست مناطقی که مبلغانش فعالیت داشتند و همچنین جغرافیای مردمانی که با او بیعت کرده اند گواه این مدعاست.

در گزارش علی بن بلال آملی در «تتمه المصابیح»، هرچند در این فهرست نام مردمی از مکه، مدینه، کوفه و قزوین و ری به چشم می‌خورد اما مهمترین نام‌های مناطق دور دست عبارت بودند از: بلخ، جوزجان و طالقان (در خراسان)، طبرستان و دیلم (آملی، ۲۰۰۲: ۵۶۴). پیروان قاسم رسی با بسط و گسترش این اندیشه‌ها و بعدتر با تبیین اندیشه‌های نو قاسم در مناطق تحت نفوذشان در طبرستان غربی و دیلمان توانستند مکتب قاسمیه را در این منطقه به گفتمان مسلط تبدیل نمایند.

۳) مکتب ناصریه در شمال ایران

با از میان رفتن حکومت علویان طبرستان (دورهٔ نخست) در سال ۲۸۷ق، ناصرالحق توانست منطقهٔ وسیعی از دیلمان و گیل‌های شرق سپیدرود به ویژه هوسم را وارد مذهب زیدیه نماید که پیرو اندیشه‌ها و دیدگاه‌های کلامی و فقهی او بودند (صابی، ۱۹۸۷: ۲۳-۲۴؛ آملی، ۲۰۰۲: ۶۰۲-۶۰۷؛ شریف‌مرتضی، ۱۳۹۸: ۳۶۳؛ فخررازی، ۱۴۰۹: ۱۲۲؛ المؤیدی، ۲۰۲۰: ۱۸۲؛ المنصور بالله، ۲۰۰۹: ۸۵۳/۱-۸۶۴). مادلونگ معتقد است

اگرچه ناصر، تعالیم قاسم را به عنوان یکی از مراجع مذهبی خود به شمار می‌آورد اما آموزه های مذهبی ناصر تا حدودی با تعالیم قاسم تفاوت داشت (مادلونگ، ۱۳۷۲: ۱۵۸). جامعه زیدی در این منطقه که به دست او وارد جرگه مسلمانان شده بودند و مذهب زیدی را اختیار کرده بودند با او و اندیشه‌هایش پیوند زیادی داشتند. اندیشه‌های ناصر که از سوی شاگردانش تشریح و تبیین می‌شد با تکیه بر نوشته‌های بیشمار بود که او برای بسط اندیشه‌هایش پدید آورده بود. حکومت کوتاه ناصر طی سال‌های ۳۰۱ تا ۳۰۴ ق به پایایی و گسترش اندیشه‌های زیدی ناصر و پیروانش عمق بخشید و اگرچه محدود به همان منطقه باقی ماند؛ اما به حقیقتی کتمان ناپذیر از مذهب زیدیه بدل شد و ناصر با توجه به کارنامه پرو پیمان زندگی عالمانه و مبارزاتش در سنت زیدیان جایگاه و مقام «امام زیدی» را کسب کرد و در تمام متون زیدیان در فرقه‌ها و نحله‌های مختلف این عنوان را حفظ کرد (نک: هارونی، ۲۰۱۴: ۱۰۰-۱۱۴).

پس از درگذشت ناصر در سال ۳۰۴ ق، شاگردان و مبلغان افکار ناصر دست از تکاپو برنداشتند و با گردآوری سیره و روش کلامی و فقهی او و با استتساخ و حاشیه نویسی بر ساحت فکری‌اش در تداوم باورهایش نقشی اساسی را ایفا کردند. ناصر برای بسط اندیشه‌هایش، کتاب‌های بسیاری نوشت مورخان و محققان تا سیرصد کتاب را به او نسبت داده اند (المؤیدی، ۲۰۲۰: ۱۸۴). در میان تألیفات ناصر، کتاب‌هایی چون «المغنی»، «الإمامه»، «التفسیر»، «البساط» و «الإحتساب» بیشتر شناخته شده است (نک: ناصرلحق، ۱۹۹۷: ۱۴). کتاب‌های البساط (۱۹۹۷ م) و الإحتساب (۲۰۲۰ م) نیز با تصحیح و تحقیق پژوهشگر معاصر مطالعات زیدیه، عبدالکریم احمد جدبان، در دسترس قرار دارد. چند اثر مهم نیز بر مبنای تدوین مجموع آرای کلامی و فقهی او نیز در میان نوشته‌های شاگردان و پیروانش دیده می‌شود. یکی از مشهورترین این کتاب‌ها که شرح آراء فقهی ناصرلحق به شمار می‌رود «الإبانه» است که ابوجعفر محمد بن یعقوب هوسمی آن را تدوین و شرح کرده است (مُحلی، ۲۰۰۲: ۵۸؛ رحمتی، ۱۳۹۲: ۱۳۱-۱۳۲).

علل و عوامل برخورد پیروان دو مکتب زیدی در شمال ایران

پیروان مذهب زیدیه در رویان، چالوس، کلار (طبرستان غربی)، دیلم و گیل در دوره‌های مختلف با توجه به خاستگاه مذهبی مبلغان، علمای زیدی، داعیان و مدعیان امامت در این منطقه، به یکی از دو مکتب قاسمیه و ناصریه تعلق خاطر داشتند. پس از درگذشت ناصر و تحولات پس از آن (به‌ویژه پس از نابودی حاکمیت مرکزی علویان به مرکزیت آمل)، این دو گروه دچار اختلافات و تنش‌های مذهبی شدند. با بررسی منابع متقدم زیدیه و برخی از منابع تاریخی و همچنین پژوهش‌های معاصر می‌توان فهرستی از دلایل و عوامل اختلاف ارائه کرد که به‌طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱) دلایل و عوامل اختلاف: کلامی و فقهی

اختلافات پیروان مکاتب قاسمیه و ناصریه در شمال ایران ریشه در آرای کلامی و یا فقهی داشتند. پیش از طرح این بخش از بحث باید گفت که تاکنون هیچ پژوهش مستقلی بر روی مبانی کلامی و فقهی قاسم رسی انجام نپذیرفته است نمی‌توان به طور قطعی و روشن درباره نقاط اصلی موارد اختلافی سخن گفت؛ اما آنچه از فحوای برخی از پژوهش‌های معاصر مقدمه مصححان کتاب‌های کلام و فقه قاسم و ناصر برمی‌آید تا حدودی می‌توان به برخی از موارد اختلاف اشاره کرد. ناصرلحق در برخی از آرای کلامی و فقهی متأثر از جریان زیدیه در کوفه بود و گویا در کوفه نزد محمد بن منصور مرادی (د. ۲۹۰ق) درس خوانده بود (رحمتی، ۱۳۹۲: ۱۳۱-۱۳۲) و یا دستکم باتوجه به روایتش از تعدادی از متفکران آن دوره در شهر کوفه باید گفت یا نزد آنها شاگردی کرده و یا پیرو اندیشه‌های آنها بوده است. از طرفی قاسم رسی که از جریان کوفه فاصله گرفته بود و گرایش مستقلی داشت تمایلاتی به جریان مدینه از خود بروز داده بود که در مجموعه آثارش پیداست (همان: ۵۹-۶۳). نگارندگان بر این باورند که جدا بودن مشرب فکری دو مکتب در ساختار این دو جریان تفاوت‌هایی را ایجاد کرد و تبیین مجموع آرای کلامی و فقهی نیز بی‌تردید دو مکتب را جدا از هم نگاه می‌داشت و زمینه را برای بحث و جدل میان علما و پیروان این دو گروه که در یک جغرافیا زیست می‌

کردند فراهم می‌کرد. اگرچه زمینه‌های اختلاف به طور معمول همیشه از آغاز در میان علما و شارحان یک مذهب یا مکتب رواج دارد و این طبقه به دلیل احاطه به علوم مربوط به مذهب می‌توانند با مناظره، جدل و یا نگارش رسالات، کتاب‌ها و ردیه‌نویسی از حدود و ثغور مکتب خود دفاع نمایند و یا اندیشه‌های دیگر مکاتب و مذاهب را نقد و رد نمایند. هرگاه عوامل دیگری به این فرایند اختلاف افزوده می‌شود، می‌توان پیش‌بینی کرد که اختلاف جریان‌های مذهبی به سطح جامعه و پیروان آنها تسری پیدا کرده و تنش‌ها و حتی درگیری و جنگ را به وجود می‌آورد (رحمتی، ۱۴۳۵ق: ۱۸۲-۱۸۴).

بر اساس مطالعاتِ مادلونگ، قاسم رسی تحت‌تأثیر الهیات معتزلی بود (اگرچه نظریاتش تا اندازه با معتزلیان معاصرش تفاوت‌هایی داشت) اما زمینه را برای بسط و گسترش اندیشه‌های معتزله در میان پیروانش فراهم کرد (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۰). از نظرگاه قاسم رسی که کلام را نزد علمای معتزلی خوانده بود به‌طورکلی عقل اساس و منبع اصلی شناخت است و به‌واسطه عقل است که خدا شناخته می‌شود و بر همین مبنا تشبیه و تجسم نیز نفی می‌شود. او براین باور است که چون به‌وسیله عقل پیامبران الهی از پیامبران دروغین شناخته می‌شوند، پس عقل بر کتاب خدا و سنت پیامبر مقدم است. او با پذیرفتن اصول پنج‌گانه معتزله و تأویل آیات موهم تشبیه در ردیف متشابه و بازگردان آیات موهم به محکماتی چون «لیس کمثله شیء» (فرمانیان و موسوی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۹۹)، گامی بلندی برای ایجاد یک نحله فکری مستقل برداشت. او معتقد بود که انسان برای اعمال خود اختیار دارد و مجبره را رد می‌کرد و در رد آن رسالاتی را نگارش کرد (همان؛ نک: قاسم رسی، ۲۰۰۱: ۵۰۴ و ۴۹۷). تعالیم قاسم رسی در فقه گونه‌ای از سنت شیعی متعادل و متأخر از مدینه را ارائه می‌کرد که به طور کامل از عقاید مکتب کوفی زیدیه مستقل بود (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۰). ناصرالحق نیز به‌گونه‌ای جدلی ضد اندیشه‌های معتزلی بود و چون مشرب کوفی داشت تمایلی به ورود در اندیشه‌های معتزلی در او دیده نمی‌شود هرچند که در رد مجبره همانند قاسم رسی بود (المؤیدی، ۲۰۲۰: ۱۸۴). به عقیده مادلونگ او در فتاوی فقهی گاهی به تشیع امامیه نزدیک می‌شد؛ چنان‌که در خصوص

ارث و تحریم طلاق بدعت، نظریه امامیه را پذیرفت (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۱). درباره خدشناسی ناصر به شدت تنزیهی بود و تکفیر اهل تشبیه را باور داشت. مبانی کلامی مکتب ناصریه از دیدگاه صالحی عبارتند از: باور به ناجی بودن زیدیه، تکفیر مخالفان و پیامدهای فقهی آن، عترت مداری و حجیت نداشتن قول صحابی، اصل نهی از منکر (پیشگیری و مبارزه) (صالحی، ۱۴۰۰: ۵۶ و ۷۳). با آن‌که گفتمان قاسم رسی به عنوان مؤسس فقه قاسمیه درباره امامت، غیر صریح و بیشتر در صدد ردگفتمان دیگران بوده است (آبراهام اف، ۱۳۸۴: ۲۴۶-۲۵۰)، اما ناصر راه شناخت امام را به دوروش، منحصر می‌داند نخست نصّ و سپس دعوت، نصّ که مختص امامان نخست تشیع (علی، حسن، حسین علیهم السلام) است و دعوت نیز با امامت زید بن علی (ع) آغاز می‌شود. از دیدگاه او سهو و نسیان و گناه صغیره به امامت امام آسیبی نمی‌رساند و اگرچه پس از ارتکاب کبیره امامت از او ساقط می‌شود اما می‌تواند با توبه دعوتش را دوباره آغاز کند و بر پیروان واجب است که دعوتش را بپذیرند. او وحی بر امام را نمی‌پذیرد اما برای امامان کرامت را جایز می‌داند (همان: ۳۵-۳۹).

ناصر معتقد است که در یک زمان وجود دو امام امکان پذیر است اما قائل به بُعد مکان نیز بوده است و جمله بسیار معروفی دارد درباره امام زیدی معاصرش یحیی الهادی با این بیان که: «من کان فی ناحیتنا أجباب دعوتنا، و من کان فی ناحیه الهادی أجباب دعوته» (المؤیدی، ۲۰۲۰: ۱۸۵؛ المهدی لدین الله، ۲۰۲۲: ۵/۵۲۲-۵۲۳). پیروان مکتب قاسمیه در شمال ایران و برخی از آنان در یمن براساس عقیده عمومی امامت افضل و ترجیح آن به مفضول، معتقد بودند تا زمانی که الهادی یحیی بن حسین نوه قاسم رسی (۲۴۵-۲۹۸ ق) در یمن زنده بود امامت بر ناصرالحق منعقد نشد (المهدی لدین الله، ۲۰۲۲: ۵/۵۲۳). با این حال خود الهادی یحیی بن حسین نیز تصریح دارد که وجود دو امام در دو ناحیه دور از هم امکان پذیر است و حتی دلایل شرعی هم دارد (همان).

۲) دلایل و عوامل اختلاف؛ جغرافیایی و قومی

پیش از این به حوزه فعالیت مبلغان و پیروان قاسم رسی و وابستگی آنها به اندیشه‌های قاسم و پس از آن پذیرش امامت جانشینان قاسم به ویژه یحیی بن حسین الهادی در منطقه رویان، چالوس و کلار و برخی از نواحی مرزی دیلم با طبرستان اشاره شد (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۱). همچنین به حوزه فعالیت شخص ناصرالحق در منطقه هوسم و اطراف آن و دیلم مرکزی تا منطقه شرق سپید رود گیلان نیز پرداخته شد که پس از او، منطقه استقرار پیروان و شارحان اندیشه‌های مکتب ناصریه بود (همان). مادلونگ معتقد است که اختلافات نژادی و جغرافیایی قدیمی میان مردمان دو منطقه گیل و دیلم در اختلافات مذهبی آنها تبلور یافته است و موجبات تنش‌های میان این دو مکتب شده است. نوع نگاه این دو مکتب به مباحث کلامی و فقهی به مرور زمان موجب شد تا از تکفیر یکدیگر غافل نشوند و رشد و توسعه مذهب زیدیه را دچار مخاطره نمایند (مادلونگ، ۱۳۷۲: ۱۵۸). نگارندگان بر این باورند که عدم انسجام جامعه زیدی امکان رهبری یکپارچه و تشکیل حکومتی فراگیر و احیای حاکمیت زیدیان علوی را در شمال ایران از میان برده بود و موجب شد تا سراسر طبرستان و دیلم و گیلان صحنه تاخت و تاز حکومت‌های متقارن اعم از سامانیان، زیاریان و آل بویه در سده چهارم شود. اگرچه نمی‌توان گرایش آل بویه را به تشیع انکار کرد و شواهد زیادی از آن در دست داریم اما سختی تسلط بر مناطق دیلم و طبرستان غربی و حاکمیت‌های محلی متنوع و گوناگون نیز بر پیچیدگی این فرآیند افزوده بود. اگر بنا به نظر مادلونگ وابستگی جامعه زیدیه قاسمیه را به امامان مستقر در یمن (همان) بر همه این مسائل بیفزاییم می‌توان حدس زد که در میان پیروان زیدیه ملغمه‌ای از عدم ثبات و هرج و مرج وجود داشته است. چنانچه در برخی از منابع زیدیه نیز اشاراتی به آن منازعات و وضعیت نابسامان شده است (مُحلی، ۲۰۰۲: ۱۱۲/۲-۱۱۳). یکی دیگر از عوامل بی‌ثباتی و اختلافات مذهبی را به نوع کارکرد می‌توان به حکومت‌های کوچک زیدی در منطقه نسبت داد که با عملکرد خارج از عرف مذهب زیدیه و حکومتداری بر اساس منافع

شخصی و گروهی به اختلافات بیشتر دامن می‌زد و موجبات درگیری‌های بیشتر را فراهم می‌کرد. صابی به چند مورد از این سوءرفتار حکومتگران زیدی در منطقه اشاره کرده است (صابی، ۱۹۸۷: ۱۵-۳۱ و ۱۶). رقابت میان مدعیان امامت و رهبری جامعه زیدی در شمال نیز افزون بر همین عوامل در دسته دوم اوضاع را بیش از پیش آشفته کرد. نبردهای فرزندان الثائربالله با نوادگان ناصر بر سر تسلط و حکومت بر هوسم و مناطق آن موجبات هرج و مرج بسیار را پدید آورد (همان: ۴۰).

زندگی و زمانه ابن داعی

۱) تولد و تحصیل

ابوعبدالله محمد بن حسن بن قاسم، مشهور به «ابن داعی» در سال ۳۰۴ ق چشم به جهان گشود. بیشتر منابع به محل تولد ابن داعی اشاره نکرده‌اند اما ذهبی محل تولد او را منطقه دیلم نوشته است (ذهبی، ۱۹۹۶: ۱۱۵/۱۶) و ابن عنبه منشأ و خاستگاه او را طبرستان می‌داند (ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۷۹). پدرش امیر علویان طبرستان، حسن بن قاسم (حک ۳۰۴-۳۱۶ ق) است که در منابع تاریخی به «داعی صغیر» مشهور بود. در زمان قیام ناصرالحق اطروش، حسن بن قاسم فرماندهی سپاهیان علوی را برعهده داشت و بنا به وصیت اطروش، جانشین او شد (صابی، ۱۹۸۷: ۳۰-۳۳). با توجه به حضور او در منطقه دیلم در هنگام درگذشت ناصر به سال ۳۰۴ ق، گزارش ذهبی درباره محل تولد ابن داعی درست به نظر می‌رسد. اگر چه گزارش ابن عنبه نیز نادرست نیست که منشأ و اصل او را از طبرستان می‌داند. با قتل حسن بن قاسم به دست مرداویج زیاری، حکومت علویان در طبرستان پایان یافت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۷۷/۱-۲۹۳). ابن داعی در جوانی به فارس نزد علی عمادالدوله، یکی از سه برادر آل بویه، رفت و تکریم شد (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۱۷). پس از آن به اهواز نزد احمد معزالدوله رفت و پس از تصرف بغداد به دست معزالدوله در سال ۳۳۴ ق (مسکویه، ۲۰۰۳: ۲۷۵) به همراه او وارد این شهر شد (ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۸۴). ابن داعی در شهر بغداد مورد توجه

معزالدوله بود و اقطاعی دریافت کرد و به کار تحصیل نزد دانشمندان بغداد مشغول شد. او وارد حلقه تدریس ابوالحسن عبیدالله بن حسن کرخی (۲۶۰-۳۴۰ق) شد که از بزرگان معتزله و پیشوای حنفیان بغداد بود (ابن کثیر، ۲۰۱۰: ۱۸۶/۱۲) و فقه حنفی را آموخت (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۱۸؛ ذهبی، ۱۹۹۶: ۱۱۵/۱۶). به گزارش هارونی، او در فقه حنفی به زودی سرآمد دانش آموختگان در بغداد شد (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۱۸). پس از درگذشت کرخی، ابن داعی به حلقه درس ابوعبدالله بصری (۲۹۳-۳۶۹ق) وارد شد (همان: ۱۱۹) که ریاست مکتب معتزله بصری در بغداد را برعهده داشت (بغدادی، ۲۰۰۴: ۷۳/۸). ابن داعی حدود پانزده سال از ابوعبدالله بصری درس آموخت و بسیار مورد توجه اش بود (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۱۹-۱۲۰). ابن داعی در ادبیات عرب نیز شاگرد ابوعمر محمد بن عبد الواحد بن ابی هاشم بغدادی زاهد، مشهور به «غلام ثعلب» (۲۶۱-۳۴۵ق) بود (ذهبی، ۱۹۹۶م: ۵۰۸/۱۵). هارونی نوشته است که در نوشته‌های ابن داعی مسموعات غلام ثعلب را مشاهده کرده است (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۰).

۲) نقابت، کرسی درس و افتاء

پس از شکایت علویان بغداد از نقیب علویان نزد احمد معزالدوله بویه، او ابوعبدالله محمد بن حسن، ابن داعی را برای این مقام برگزید هرچند او در آغاز امتناع کرد اما با پادرمیانی ابوعبدالله بصری با چند شرط پذیرفت که نقیب علویان بغداد باشد. نخستین شرط او این بود که به دیدار خلیفه نرود و خلعتش را نپذیرد و دودیدگر آن که رسومات دربار خلفاء را به جای نیاورد که زمین بوسی بود و سدیدگر نپوشیدن جامه سیاه به رسم عباسیان بود. با پذیرفتن این شروط، ابن داعی نقابت علویان را برعهده گرفت و معزالدوله برای او خلعتی سفید فرستاد (همان: ۱۲۲). معزالدوله بسیار او را بزرگ می‌داشت و احترام کرده تا حدی که او را «امام» خود قلمداد می‌کرد (همان: ۱۲۳). همدانی و ابن اثیر گزارش کرده‌اند که در سال ۳۳۲ق در جریان جنگ معزالدوله و توزون سردار خلیفه عباسی، ابن داعی شرکت داشته و به اسارت درآمده است (همدانی، ۱۹۶۷: ۳۴۳-۳۴۴؛ ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۱۷۹/۷-۱۸۰). از

این گزاره تاریخی می‌توان دریافت که ابن داعی در جوانی و از زمان حضور در دستگاه آل بویه به کار سپاهی‌گری پرداخته است و در جنگ علیه خلیفه عباسی شرکت داشته است. ابن عنبه گزارشی دارد در خصوص شفا یافتن معزالدوله با دعای ابن داعی (ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۸۵) که به حتم ارادت و اعتقاد امیر آل بویه در بغداد را بیش از پیش کرد. پس از برقراری کرسی تدریس و فتوا و همچنین انتصاب به نقابت سادات در بغداد (ذهبی، ۱۹۹۶: ۱۱۵/۱۶)، پیروان زیدیه به ویژه دیلمیان برای او نامه‌های بسیاری می‌نوشتند و او را برای بیعت تشویق و تحریض می‌کردند اما گویا ابن داعی از معزالدوله برای خروج از بغداد و پیوستن به پیروانش وحشت داشت (ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۸۶).

۳) خروج از بغداد

به هر ترتیب ابن داعی با بهره‌گیری از فرصت پیش آمده در خروج امیر معزالدوله از بغداد، که به جنگ آل حمدان رفته بود، مخفیانه از بغداد خارج شد (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۵). مسکویه به طور مختصر در ذیل حوادث سال‌های ۳۵۴، ۳۵۳ و ۳۵۵ ق اشاراتی به خروج ابن داعی از بغداد و شکل خروج و جنگ‌های او در دیلم و دیگر مسائل کرده است (مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۴۰/۵-۳۴۳). همدانی پس از معرفی ابن داعی و برشمردن استادان او در بغداد، دلیل خروج ابن داعی از بغداد را به طور کلی بیعت مردم دیلم نوشته است (همدانی، ۱۹۶۷: ۴۰۱/۱۱-۴۰۲) و ابن اثیر پس از معرفی ابن داعی به خروج او از بغداد توجه کرده است (ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۲۸۳/۷). در منابع کهن زیدیه دلیل خروج ابن داعی از بغداد را مکاتبات و دعوت بزرگان دیلم و فرستادن نماینده‌ای به نزد او در بغداد نوشته است. البته به دعوت پادشاه دیلم نیز در همین مبحث اشاره شده است (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۵). چگونگی و جزئیات خروج از بغداد نیز یکی از نقاط مبهم و اختلافی منابع مختلف است. صابی به این اشاره دارد که پس از رسیدن نامه مانادر دیلمی، به انتظار نشست تا این که با خروج معزالدوله از بغداد به طرف موصل به سال ۳۵۳ ق، مخفیانه از آن شهر خارج شد و به طرف دیلم رفت (صابی، ۱۹۸۷: ۴۱). ابوعلی مسکویه بدون اشاره به نامه‌ها و بیعت و دعوت مردم دیلم تنها

به این اشاره دارد که خبر خروج ابن داعی به صورت مخفیانه از بغداد به دست معزالدوله در موصل رسید و ابن داعی بدون خانواده اش از بغداد خارج شد (مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۴۰/۵).

اقدامات ابن داعی در هدایت جامعه زیدیان شمال ایران

بررسی داده‌های تاریخی از منابع دست اول در این پژوهش نشان می‌دهد که مجموعه اقدامات ابن داعی، زنجیره‌ای از کنش‌ها و واکنش‌هایی بود که به طور کامل بهم پیوسته بوده است و هرکدام می‌توانسته زمینه را برای اقدام بعدی فراهم آورد. به طور کلی این مجموعه اقدامات، راهبردهای رهبری جامعه زیدیان شمال ایران و چگونگی پیشبرد اهداف کلان ابن داعی و روش‌های رهبری او را نشان می‌دهد. برهمن اساس مهم‌ترین اقدامات ابن داعی عبارتند از: حضور در شمال ایران با دعوت جامعه زیدی، اعلام امامت، بیعت علما و پیروان زیدی با او، تصرف شهر هوسم مرکز حاکمیت مکتب ناصریه، اعلام فتوای تساوی اعتبار دو مکتب، لشکرکشی به طبرستان و تلاش برای احیای حاکمیت علویان، اعلام جهاد علیه رومیان.

۱) تحلیل ترکیب دعوت کنندگان و محدوده جغرافیایی آن

دعوت جامعه زیدی دیلم از ابن داعی برای برعهده گرفتن جایگاه امامت و رهبری زیدیان شمال ایران یکی از نقاط عطف تاریخ زیدیه به شمار می‌رود. ابن داعی از جوانی در مسیر آموزه‌های مکتب قاسمیه قرار گرفت و پس از حضور در حلقه درس بزرگان کلام و فقه در بغداد در این مسیر به جایگاهی رفیع دست یافت و در مقام افتاء قرار گرفت و پس از آن نیز نقیب علویان بغداد شد. به گفته صابی و دیگر مورخان و شرح حال نویسان، بیعت اهالی دیلم در جوانی و پس از آن نامه‌های بزرگان دیلم و فرمانروای این سرزمین، که ابوالفوارس ماناذر بن جستان بود، حجت را بر ابن داعی تمام کرد تا با لبیک به دعوت مردم برای امامت، زندگی آرام خود را ترک نموده و به آن سرزمین برود (صابی، ۱۹۸۷: ۴۱؛ مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۴۰/۵؛ همدانی، ۱۹۶۷: ۴۰۱/۱۱-۴۰۲؛ ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۲۸۳/۷؛ هارونی، ۲۰۱۴: ۲۰۱۴).

به نظر می‌رسد که شرح این اقدام ابن داعی و چگونگی ترک بغداد و سفر او به سرزمین دیلم و ورودش به شهر رودبار، مرکز حکومت مانا‌ذار، و بیعت مردم دیلم با او که در منابع تاریخی و کتاب‌های رجال زیدیه آمده است، دونکته مهم در خود دارد که باید به آن توجه عمیق نمود. نخستین نکته آن است که ابن داعی به عنوان یک عالم زیدی از سادات حسنی مقیم بغداد که، صاحب فتوا و کرسی تدریس است و نقابت علویان را برعهده دارد، به مکتب قاسمیه و تکامل آن در مکتب هادویه اعتقاد داشت. دیگر آن که جامعه زیدیان در ناحیه دیلم مرکزی که مانا‌ذار نیز حاکم بخشی از آن است، با توجه به شواهد جغرافیایی، در محدوده دعوت مبلغان مکتب ناصری واقع می‌شود. اگر این دو یادآوری را در خاطر داشته باشیم، با توجه به اندیشه‌های پیروان مکتب ناصر و همچنین با توجه به اندیشه‌های پیروان مکتب قاسم چگونه می‌توانیم این تناقض را پیش از هرچیزی بپذیریم؟ مادلونگ تأکید دارد که در مکتب ناصریه، همواره در جستجو و انتخاب فرزندان و بازماندگان ناصر برای رهبری جامعه زیدی می‌کوشیدند و به همه اعقاب او لقب «الناصر» داده بودند (مادلونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۱). اگر این یافته مادلونگ را بپذیریم آیا باید در پیروی جامعه زیدی در دیلم مرکزی از مکتب ناصر شک کنیم و یا اینکه در اساس، آگاهی و اطلاعات ما از جغرافیای پیروان این دو مکتب نیاز به پژوهشی عمیق و جدید دارد و باید بازنگری شود؟

بعید نیست که آشفتگی‌های پدید آمده در یمن و درگیری‌های جانشینی میان فرزندان احمد بن یحیی الهادی طی سال‌های ۳۲۵-۳۶۶ق، جامعه زیدی پیرو مکتب قاسمیه در شمال ایران را به این نتیجه رساند که از ابن داعی که جایگاه علمی و مذهبی والایی داشت دعوت نمایند. شاهد این مدعا آنکه حمیدالدین محلی در الحقائق الوردیه پس از شرح سرگذشت ابوالحسن احمد بن یحیی الناصر لدین الله (د. ۲۵۳ق)، امام بعدی در فهرستش را، ابن داعی قرار می‌دهد که سال قیامش ۳۵۳ق بوده است (محلی، ۲۰۰۲: ۹۹/۲-۱۰۱). با بررسی کتاب «تاریخ الائمه الزیدیه فی الیمن حتی العصر الحديث» نیز می‌توان این

آشفتگی را به روشنی دریافت کرد (محمدزبارة، بی تا: ۶۹-۷۳).

۲) اعلام امامت، بیعت علما و پیروان زیدی با او

پس از رسیدن ابن داعی به دیلمان، مانادر، پادشاه دیلم، او را بسیار گرامی داشت و زمینه را برای اعلام قیام او فراهم کرد. ابن داعی جامه ای سفید پشمینه برتن کرد و با قرآنی آویخته بر گردن و شمشیری در دست، مردم را به خود دعوت کرد. دیلمیان بسیاری با او بیعت کردند (صابی، ۱۹۸۷: ۴۰). به گزارش مُحلی به نقل از ابوالقاسم بُستی، چهارهزارتن از علمای زیدیه با او بیعت کرده بودند (محلی، ۲۰۰۲: ۱۰۹/۲).

۳) تصرف مرکز حکومتی پیروان مکتب ناصریه

ابن داعی پس از استقرار در دیلم و بیعت مردم و علماء زیدی، در نخستین گام، تسلط بر هوسم را برنامه ریزی کرد. به همین دلیل از اهالی هوسم و حاکم آن به پیروی از امامتش دعوت به بیعت کرد که گویا نتیجه ای نداشت. برای همین ابن داعی در رأس سپاهی روانه مهمترین مرکز مکتب ناصری در شمال ایران شد. او در برخورد نخست از سپاهیان امیرکا (فرزند الثائب بالله)، حاکم هوسم، شکست خورد و به دیلم نزد مانادر بازگشت. در لشکرکشی دوم، یکی از نوادگان ناصرللحق، ابومحمد حسن بن محمد، او را همراهی کرد. صابی و دیگر منابع، ابومحمد را خواهرزاده ابن داعی معرفی کرده اند (صابی، ۱۹۸۷: ۴۱؛ هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۶). به تصریح صابی ابومحمد سردار ابن داعی بود و پس از تصرف هوسم علیرغم این که خود را برای حکومت بر هوسم و امامت محقّ می دانست، امور را به دایی اش ابن داعی سپرد چراکه او را اعلم و بزرگتر می پنداشت (صابی، ۱۹۸۷: ۴۱). در نظر داشته باشیم که چندی پیش از حضور ابن داعی در این ناحیه، ابومحمد بر هوسم حکومت کوتاهی داشت (همان: ۴۰) و با توجه به نگاه پیروان مکتب ناصریه، او مورد پسند جامعه زیدیان ناصری بود. از طرفی واگذاری امر رهبری جامعه زیدی به بزرگتر و اعلم نیز در تعالیم زیدیه سابقه دارد و بر اساس آراء هر دو مکتب، وجوب امامت افضل به مفضول است که پیش از این اشاره شد. ابن داعی پس از استقرار در شهر هوسم و با نفوذ یافتن فرمانش در دیلم، لقب «المهدی لدین الله» را

اختیار کرد و مردمان گیل نیز مطیع او شدند (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۶). به عقیده هارونی گسترش بیعت با ابن داعی تا سرزمین گیل و طبرستان و برگزیدن لقب «المهدی لدین الله» و تبیین اندیشه‌های ابن داعی در دعوت و نوع حاکمیت بر مناطق تحت تسلط، از نتایج و دست آوردهای استقرار در هوسم بود (همان).

۴) اعلام فتوای تساوی اعتبار دو مکتب ناصریه و قاسمیه

هارونی، اشاره دارد که مردم دیلم معتقد بودند که مخالفان قاسم رسی در فتوایشان گمراه هستند و هر نظری مخالف این مکتب ضلالت است و مردم گیل نیز چون پیرو مکتب ناصریه بودند همین نظر را درباره مخالفان خود داشتند (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۶). اگر نظر هارونی را بپذیریم باید این نکته را اذعان کنیم که پیروان و معتقدان به مکتب قاسمیه از ابن داعی برای امامت دعوت کرده اند و او را در تسلط بر مناطق تحت نفوذ مکتب ناصریه یاری دادند. ابن داعی پس از تصرف هوسم و مطیع ساختن بیشتر جامعه زیدی در گیلان و دیلم، فتوای مشهور خود را صادر کرد و اعلام کرد که هر دو مکتب قاسمیه و ناصریه در اعتبار برابر هستند (حاکم جشمی، ۲۰۱۸: ۷۹؛ هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۶؛ حاکم جشمی، ۲۰۱۷: ۳۸۳؛ محلی، ۲۰۰۲: ۱۱۲-۱۱۳؛ المؤیدی، ۲۰۲۰: ۲۰۷). اهمیت اقدام ابن داعی در اعلام تساوی اعتبار دو مکتب در نظر بسیاری از مورخان و شارحان زیدیه بسیار مهم بوده است و بیشتر کسانی که نامی از ابن داعی در آثار خود آورده‌اند به این اقدام او اشاره کرده‌اند (برای مثال نک: محلی، ۲۰۰۲: ۱۱۲-۱۱۳).

پیامدهای فتوای تساوی اعتبار دو مکتب

۱) واکنش‌های پیروان دو مکتب به فتوا

هارونی گزارشی دارد از مجادله و مناظره گروهی از علمای مکتب قاسمیه و برخی از شارحان مکتب ناصریه با ابن داعی چراکه این فتوا آنها را قانع نمی‌کرد اما ابن داعی با تسلط بر مکتب قاسمیه و تعالیم یحیی الهادی و همچنین آموزه‌های ناصر توانست در این مجادلات مذهبی

دست برتر را داشته باشد و فتوای خود را به کرسی بنشانند (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۶). اقدام ابن داعی در «اعلام تساوی اعتبار هردو مکتب زیدیه» در شمال ایران، دستکم توانست پیوندی را ایجاد نماید که نقطه اتصال آن شخص ابن داعی بود و پیروان دو گروه با دست کشیدن از مجادلات بی حاصل و با وحدت نسبی در خدمت اهداف قیام ابن داعی قرار گیرند.

۲) پیامدهای آنی فتوا

مادلونگ نیز به این نقش ابن داعی در نوشته‌هایش تصریح کرده است و این اقدام را بی سابقه می‌داند و معتقد است که این فتوا موجب شد تا اختلافات مذهبی و تنش‌های پیروان دو مکتب از میان برود (Madelung, 1975: 220). در جای دیگر مادلونگ تأکید دارد که چون اختلاف میان پیروان دو مکتب ریشه‌های قوم‌گرایانه داشت، اگر چه به طور کامل برطرف نشد اما به صورت یک دیدگاه عمومی از سوی همه زیدیان شمال پذیرفته شد (مادلونگ، ۱۳۷۲: ۱۵۸). پذیرش حقانیت هردو مکتب در میان پیروان آنها پیامدهای مهمی داشت که پس از درگذشت ابن داعی نیز کم و بیش ادامه یافت و دیگر مسئله اصلی در میان زیدیان شمال ایران اختلاف میان مکتب نبود. از این منظر می‌توان گفت که مهمترین پیامد اعلام تساوی اعتبار دو مکتب زیدی در شمال ایران از میان رفتن تنش‌ها و برخوردهای خصمانه با محوریت شخص ابن داعی و بلاموضوع شدن این تخاصمات پس از درگذشت او در تاریخ زیدیه بوده است.

دلایل و عوامل فتوای تساوی اعتبار دو مکتب

۱) ایجاد زمینه برای احیای حکومت علویان

ابن داعی با برگزیدن رویکرد وحدت میان مکاتب زیدی شمال، یک گام به رویای علویان پس از ناصرالحق در ایجاد حکومتی یکپارچه از گیلان و دیلم تا طبرستان نزدیکتر شد. او پس از ایجاد آرامش نسبی در میان پیروان دو مکتب، با آن‌که به طور متناوب دچار شورش‌های امیرکا می‌شد، با یک خط فکری و عملیاتی منسجم در پی اهداف بزرگترش بود. تمایل و بیعت

پیروان زیدیه در طبرستان غربی، رویان، کلار و چالوس موجب شد تا او در قامت یک رهبر و امام فراگیر ظاهر شود و با گردآوری یک سپاه عظیم رهسپار این منطقه شود. جنگ برای تسلط بر طبرستان، رویای امامان زیدی پس از سقوط علویان در سال ۳۱۶ ق بود که حاکمیت بر این سرزمین را از دست داده بودند و آرمانشان احیای حکومت علویان بود. ابن داعی نیز با این اندیشه با توجه به بیعت زیدیان منطقه رویان و کلار و چالوس، به آن ناحیه لشکر کشید. او پیش از حرکت به سمت طبرستان امیرکا را که چندی به اطراف دست اندازی کرده بود دستگیر و حبس کرد و پس از آن او را بخشید و به جای خودش بر حکومت هوسم گمارد و سپس روانه جنگ شد (صابی، ۱۹۸۷: ۴۱؛ هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۷). مسکویه و ابن اثیر به جنگ ابن داعی با قوای وشمگیر اشاره کرده‌اند که در برابر ابن داعی شکست خوردند (مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۴۱/۵؛ ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۲۸۳/۷). اما صابی و هارونی بدون اشاره به این موضوع، به نبرد ابن داعی با «نصر بن محمد کوهی» استندار رویان و کلار و چالوس اشاره می‌کنند (صابی، ۱۹۸۷: ۴۱-۴۲؛ هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۸). اگرچه ابن داعی در نبرد با مخاصمان در چالوس، توانست نصر بن محمد و سپاهش را شکست دهد اما به دلیل بروز دو دستگی در سپاهش و همچنین خیانت برخی از یاران به طرف آمل پیشروی نکرد و راه بازگشت در پیش گرفت (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۸). صابی دلیل رها کردن جنگ با نصر بن محمد را با آن‌که از طرفین کشته‌های زیادی برجای مانده بود، را سرکوبی شورش امیرکا نوشته است (صابی، ۱۹۸۷: ۴۱). اگرچه نتایج این نبرد نتوانست ابن داعی را بر طبرستان مسلط کند اما نفوذ معنوی و فتوایش در پیروان زیدی مذهب در طبرستان غربی تا پیروان پراکنده در دیگر نواحی طبرستان برقرار شد (هارونی، ۲۰۱۴: ۱۲۹).

۲) زمینه سازی برای کسب اعتبار در جهان اسلام با اعلام جهاد علیه رومیان

یکی دیگر از پیامدهای وحدت میان دو مکتب با اعلام اصل تساوی اعتبار آنها، حمایت از جهاد ابن داعی علیه رومیان بود که ابن عنبه آن را نقل کرده است (ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۸۰) و شواهدی از این اقدام نیز در کتاب‌های مسکویه و ابن اثیر نیز وجود دارد. این دو مورخ نقل

کرده اند که با نامه‌هایی مردم عراق را به جهاد فراخواند (مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۴۳/۵؛ ابن اثیر، ۱۹۸۷م: ۲۹۶/۷). با توجه به این داده‌های تاریخی می‌توان دریافت که عمقِ راهبردیِ اندیشهٔ سیاسی امامت و الزامات رهبری جامعهٔ زیدیِ وحدت یافته، از نظرگاه ابن داعی تا چه محدوده‌ای را دربر می‌گرفت. او با آگاهی از وضعیت نا به سامان مرزهای جهان اسلام با امپراتوری بیزانس و تسلط رومیان بر شهرهای مسلمانان و عدم اقدام مناسب و به موقع حاکمان و فرمانروایان مسلمان در مناطق مرزی با رومیان، تصمیم گرفت تا با اعلام جهاد و بسیج نیروها برای آزادسازی شهر طرسوس برود. این اقدام توانست، طرح سیمای یک امام زیدی در قالب و قالب یک رهبر آگاه و توانا به مشکلات جهان اسلام را ارائه کند. چراکه حداقل انتظار زیدیان در سطح کلان مسائل جغرافیای جهان اسلام مبتنی بر حفظ حدود و ثغور مسلمین و نقش آفرینی رهبری زیدی بوده است. می‌توان گفت که این حرکت شگفت در میانهٔ انفعال حاکمان مسلمان، به عنوان یک راهبرد اساسی، بر روی جامعه زیدیان ساکن در سرزمینهای اسلامی چه تأثیراتی گذاشته است، که البته خود یک موضوع پژوهشی به شمار می‌رود. به گزارش مورخان و منابع مختلف، در آن روزگار حاکمان سرزمین‌های دور و نزدیک طرسوس در حال جنگ بر سر متصرفاتشان بودند و رومیان به سادگی توانستند شهرهای مهم مسلمانان از جمله طرسوس را تصرف نمایند (همدانی، ۱۹۶۷: ۴۰۳/۱۱). وجه نمادینِ دعوت به جهاد گردآمدن هزاران دیلمی و گیلانی مسلح بود که به نوشته ابن عنبه به ندای او لبیک گفتند (ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۸۰). این رویداد به احتمال زیاد به سال ۳۵۹/۳۵۸ ق بوده است. مسکویه و ابن اثیر نیز از نامه‌های ابن داعی به عراق برای دعوت به جهاد در آستانهٔ حرکت به طبرستان گزارش کرده‌اند (مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۴۳/۵؛ ابن اثیر، ۱۹۸۷م: ۲۸۳/۷).

این اقدام نشان از نفوذ معنوی ابن داعی و حاصل استراتژی مناسب در بهره‌گیری از ظرفیت هردو مکتب زیدیه در شمال ایران بود. در همین دوره با آن که ابن داعی سخت مشغول طرح بزرگ خود در بسیج نیروها و اعلام حمایت مبارزان زیدیه بود، دچار شورش چند باره امیرکا شد. در کمال شگفتی امیرکا توانست او را به قلعه ای دور از دسترس بکشاند و زندانی

نماید. با فشار افکار عمومی و تهدید پیروان بی شمار ابن داعی و همچنین همدلی اهل سنت گیل و دیلم، امیرکا ابن داعی را آزاد کرد. ابن داعی پس از آزادی و بازگشت به هوسم در حالی که در تدارک حرکت به سمت مرزها بود به یکباره به سال ۳۶۰/۳۵۹ ق درگذشت و ایده او در اعلام جهاد علیه رومیان ناکام ماند. بیشتر منابع دلیل درگذشت او را خوراندن سم نوشته اند که گویا به دست همسرش که خواهر امیرکا بود به او داده شد (هارونی، ۲۰۱۰: ۱۲۹؛ ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۸۰). با آن که صابی و هارونی درگذشت ابن داعی را در محرم سال ۳۶۰ ق ثبت کرده‌اند (صابی، ۱۹۸۷: ۴۲؛ هارونی، ۲۰۱۰: ۱۲۹) اما برخی از منابع سال درگذشت ابن داعی را سال ۳۵۹ ق ذکر کرده‌اند (همدانی، ۱۹۶۷: ۴۰۲/۱۱؛ ابن عنبه، ۱۳۸۵: ۸۱). بررسی گزارش‌های تاریخی و شرح زندگی و اقدامات دیگر ائمه زیدیه، در منابع مختلف، نشان می دهد که پس از درگذشت ابن داعی، اندیشه جهاد علیه رومیان از سوی زیدیان شمال ایران دنبال نشد و اقدام مؤثری در زمینه احیای حکومت علویان نیز انجام نپذیرفت.

نتیجه

در سده سوم هجری با فعالیت مبلغان امام زیدی قاسم رسی و پس از آن در اواخر نیمه دوم همان سده، با تلاش‌های مستقیم دیگر امام زیدیه، ناصرللق، بخش قابل توجهی از ایمان‌آوردگان به اسلام در طبرستان و گیل و دیلم را پیروان مذهب زیدیه تشکیل می دادند. اینان با توجه به مشرب فکری امامان خود دو مکتب را در شمال ایران درون مذهب زیدیه پدید آوردند که در منابع زیدیه به آن تصریح شده است. پس از درگذشت ناصر و حوادث پیش آمده بر سر جانشینی ناصر در شمال و دیگر تحولات مذهبی حاصل از آن، این دو مکتب زیدی دچار تنش‌های روبه تزایدی شدند که تا سرحد تکفیر و تفسیق یکدیگر گام برداشتند و این درگیری‌ها گاهی جنبه‌های جنگ و جدال به خود می گرفت. مهم‌ترین دلایل و عوامل تنش‌ها در میان زیدیان شمال ایران را می توان دلایل مذهبی حاصل از مکتبی که پیروی می کردند و مشرب آن و همچنین دلایل قومی و اختلافات طایفه‌ای دانست. در چنین شرایطی در سال

۳۵۳ق ابو عبدالله محمد بن حسن بن قاسم مشهور به ابن داعی با دعوت زیدیان وارد شمال ایران شد و مردمان زیدی مذهب را فارغ از پیروی آنها از مکاتب دوگانه‌شان را به امامت خود دعوت کرد. ابن داعی با مشرب فکری رشدیافته در اندیشه‌های معتزلی بغداد و باتکیه بر تبار خود که فرزند قاسم بن حسن داعی علویان زیدی در طبرستان بود، توانست با نزدیکی به حاکمیت معزالدوله فرمانروای آل بویه به چهره‌ای مشهور در پایتخت جهان اسلام بدل شود و به کرسی افتاء و نقابت علویان دست یابد. دعوت زیدیان شمال ایران (ناحیه دیلم) برای بیعت و قیام در آن منطقه، او را راهی دیلم کرد.

ابن داعی به دلایلی چون نگاه راهبردی به مقوله امامت و حاکمیت سیاسی در مناطق تحت حکومتش و همچنین برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های هر دو مکتب زیدی در جامعه عمل پوشاندن به آرمان‌های زیدی در برقراری حکومتی علوی در سراسر شمال ایران، رویکرد وحدت مذهبی را با «اعلام تساوی اعتبار هر دو مکتب» در دستور کار خود قرار داد. اعلام تساوی اعتبار مکاتب ناصریه و قاسمیه به تنش‌های فقهی کلامی میان علما و پیروان دو مکتب پایان داد. ابن داعی بانفوذ میان بزرگان و علمای طوایف غرب طبرستان، دیلمان و گیلان توانست دلایل قومی و طایفه‌ای اختلافات را در بستر همان اتحاد مکتبی تا حد زیادی از میان ببرد. او پس از وحدت بخشی به جامعه متشکلت زیدیه در شمال ایران، اقدام به لشکرکشی برای تصرف آمل کرد و تا آستانه پیروزی پیش رفت و پس از آن نیز با برگزیدن عمق راهبرد سیاسی- نظامی در جهان اسلام، با اعلام جهاد، بسیج عمومی و دعوت مردم نقاط مختلف جهان اسلام برای لشکرکشی به سوی مرزهای غربی جهان اسلام و آزادسازی شهر طرسوس که به اشغال رومیان درآمده بود، به نوعی سیمای یک امام زیدی در قاب و قالب یک رهبر آگاه و توانا به مشکلات جهان اسلام، را به نمایش گذارد.

شواهد فراوان در منابع زیدیه متقدم و متأخر و همچنین اشارات مورخان نشان می‌دهد که این اقدام ابن داعی بازتاب فراوانی یافته است و کمتر منابعی است که با ذکر نام ابن داعی به این اقدام او اشاره نکرده باشد. مهم‌ترین پیامد اعلام تساوی اعتبار دو مکتب زیدی

در شمال ایران از میان رفتن تنش‌ها و برخوردهای خصمانه با محوریت شخص ابن داعی و بلا موضوع شدن این مخاصمات پس از درگذشت او در تاریخ زیدیه بوده است، چنانچه در منابع تاریخی و فکری زیدیه پس از درگذشت ابن داعی گزارشی در زمینه تنش میان پیروان دو مکتب دیده نمی‌شود. راهبرد اصلی ابن داعی در دو محور اصلی: بسیج زیدیان حول یک محور برای احیای حاکمیت علویان در شمال ایران با لشکرکشی به طبرستان و همچنین کسب اعتبار در جهان اسلام با اعلام جهاد علیه رومیان بوده است. هرچند راهبردهای دوگانه ابن داعی در بسیج پیروان مذهب زیدیه در احیای حاکمیت علویان و همچنین آمال بلندی چون ایفای نقش در جهان اسلام، پس از درگذشت وی به سال ۳۵۹/۳۶۰ ق، از سوی دیگر امامان زیدی در شمال ایران ادامه نیافت، اما بر اساس گزارش‌های تاریخی می‌توان گفت که رویکرد اتحاد دو مکتب و از میان رفتن تنش‌های میان پیروان مکاتب ناصریه و قاسمیه ادامه یافت.

کتابنامه

- آبراهام اف، بنیامین (۱۳۸۴). نظریه امامت قاسم رسی. ترجمه قاسم سلطانی. هفت آسمان، ۲۶، ص ۲۳۵-۲۵۵.
- آملی، علی بن بلال (۲۰۰۲). تتمه المصابیح. به کوشش عبدالله بن عبدالله بن احمد الحوئی. صعه: مؤسسه الإمام زید بن علی الثقافیه.
- ابن اثیر، محمد بن محمد بن عبدالکریم (۱۹۸۷). الکامل فی التاریخ. به کوشش أبی الفداء عبدالله القاضی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن اسفندیار، بهاء الدین حسن (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات پدیده خاور.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۷۳). العبر: تاریخ ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی و عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی حسینی (۱۳۸۵). عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب. ق: مؤسسه انصاریان.
- ابن کثیر، أبی الفداء اسماعیل (۲۰۱۰). البدايه و النهایه. به کوشش محی الدین دیب مستو. دمشق: دار ابن کثیر.
- ابوعبدالله علوی، محمد بن علی بن حسن (۲۰۱۴). الجامع الکافی فی فقه الزیدیه. به کوشش عبدالله بن حمود العزّی. صعه: مؤسسه المصطفی الثقافیه.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۳۶۲). مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین. ترجمه محسن مؤیدی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حاکم الجُسمی، قاضی ابوسعید المحسن بن محمد بن کرامه (۲۰۱۸). عیون المسائل فی الاصول. به کوشش رمضان بلدردم. قاهره: دارالاحسان.
- حاکم الجُسمی، قاضی ابوسعید المحسن بن محمد بن کرامه (۲۰۱۷ م). «الطبقتان الحادیه عشره و الثانيه عشره من کتاب شرح عیون المسائل». فضل الاعتزال و طبقات المعتزله. به کوشش فؤاد سید. بیروت: المهد الألماتی للأبحاث الشرقیّه.
- خطیب بغدادی، أبی بکر احمد بن علی (۲۰۰۴). تاریخ بغداد أو مدینه السلام. به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (۱۹۹۶). سیر أعلام النبلا. به کوشش بشار عوّد معروف.

بیروت: مؤسسه الرساله.

رحمتی، محمدکاظم (۱۳۹۲). زیدیه در ایران. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

رحمتی، محمدکاظم (۱۴۳۵). اهمیت المخطوطات فی دراسه التاريخ الثقافی للعلویین فی شمالی ایران. مقالات المؤتمر الدولي للناصر الكبير (الأطروش). به کوشش سیدعلی موسوی نژاد. تهران: المجمع العالمی لأهل البيت (عليهم السلام).

رسول کاظم، محمد (۲۰۱۶). زید بن علی و نهضته فی الکوفه. نجف: مطابع النجف الاشرف. شریف مرتضی، علی بن الحسین الموسوی علم الهدی (۱۳۹۸). المسائل الناصریات. به کوشش السید حسین موسوی بروجردی. مشهد: مؤسسه الطبع و النشر التابعه للآستانه الرضویه المقدسه. صابی، أبو اسحاق (۱۹۸۷). «كتاب المتنوع من الجزء الأول من الكتاب المعروف بالتاجی فی أخبار الدوله الدیلمیه». اخبار انمه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان. به کوشش ویلفرد مادلونگ. بیروت: المعهد الألماني للأبحاث الشرقيه.

صالحی، محمدعلی (۱۴۰۰). روش شناسی و مبانی فقه زیدیان ناصری با محوریت کتاب الإبانة به ضمیمه تصحیح دو کتاب الطهاره و الصلوه. رساله دکتری. دانشکده شیعه شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب.

صفدی، صلاح الدین (۲۰۰۰). الوافی بالوفیات. به کوشش أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

طبری، أبوجعفر (۱۹۶۷). تاریخ طبری. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف. فخر رازی (۱۴۰۹). الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه. به کوشش سیدمهدی رجائی. ق: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.

فرمانیان، مهدی، موسوی نژاد، سیدعلی (۱۳۸۶). درسنامه تاریخ و عقاید زیدیه. ق: نشرادیان. قاسم رسی (۲۰۰۱). مجموع کتب و رسائل الإمام القاسم بن ابراهیم الرسی. به کوشش عبدالکریم احمد جلدبان. صنعاء: دارالحکمه الیمانیه.

مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۲). تشیع امامی و زیدی. ترجمه رسول جعفریان. کیهان اندیشه، ۵۲، ص ۱۴۹-۱۶۱.

مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۴). زیدیه. ترجمه سیدمحمد منافیان. طلوع، ۱۵(۴)، ص ۱۷۷-۱۸۶. مُحَلّی، حمید شهید بن أحمد بن محمد (۲۰۰۲). الحدائق الوردیه فی مناقب أنمه الزیدیه. به کوشش مرتضی بن زید محطوری الحسنی. صنعاء: مطبوعات مکتبه مرکز بدرالعلمی والثقافی.

محمد زباره، محمد بن یحیی (بی تا). تاریخ الأئمه الزیدیه فی الیمن حتی العصر الحدیث. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه.

مسعودی، ابوالحسن (۱۳۷۴). مروج الذهب ومعادن الجوهر. ترجمه ابو القاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مِسْکَوِیّه، أبوعلی (۲۰۰۳). تَجَارِبُ الْأُمَمِ وَ تَعَاقُبُ الْهَمَمِ. به کوشش سیدکسروی حسن. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ملک، حاج مهدی (۱۴۰۰). حکومت علویان در طبرستان در سال‌های ۲۵۰ تا ۲۸۷ هجری قمری؛ تاریخ و سکه‌های حسن بن زید و محمد بن زید. ترجمه جواد لطفی نودری. تاریخ و باستان شناسی مازندران، ۵ (۲)، ص ۶۶-۸۵.

ملک، حاج مهدی (۱۴۰۱). جدال برای کنترل طبرستان در سال‌های ۲۸۷ تا ۳۲۳ ه.ق: علویان، سامانیان و شکل‌گیری آل زیار. ترجمه جواد لطفی نودری. تاریخ و باستان شناسی مازندران، ۱۱ (۳)، ص ۶۲-۸۰.

منصور بالله، أبی محمد عبدالله بن حمزه بن سلیمان (۲۰۰۹). الشافی. به کوشش هادی حسن هادی الحمزی. صعده: مکتبه اهل بیت.

مؤیدی، مجدالدین بن محمد (۲۰۲۰). التحف شرح الزلف. صعده: مکتبه اهل بیت.
موسوی نژاد، سیدعلی (۱۳۸۴). تراث الزیدیه. ق: معهد دراسات الأديان و المذاهب الإسلامیه.
مهدی لدین الله، أحمد بن یحیی بن مرتضی (۲۰۲۲). البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأمصار. صعده: مکتبه اهل البیت.

هارونی حسنی، یحیی بن حسین بن هارون الناطق بالحق (۲۰۱۴). الإفاده فی تاریخ الأئمه السادّه. صعده: مکتبه اهل البیت.

همدانی، محمد بن عبدالملک (۱۹۶۷). تکمله تاریخ الطبری. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف.

Madelung, W. (1975). The Minor Dynasties of Northern Iran. in *Cambridge History of Iran*. V. 4, Cambridge: Cambridge University Press.